

افول اقتدار غلام - سپاهیان در عصر ایلخانان

بشری دلریش

عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه تبریز

در سلسله‌های حکومتی ایران بعد از اسلام بویژه سامانیان، غزنویان، آل‌بویه و سلجوقیان عناصر غلام - سپاهی همواره نقش ویژه‌ای هم در نظامی‌گری و هم در تحولات سیاسی - ایفا کرده‌اند. ایجاد تنوع و رقابت در لشکریان، عدم اعتماد به بومیان و خویشاوندان قومی و قبیله‌ای، استفاده از قابلیت‌های نظامی غلام - سپاهیان و این نگرش که آنان به علت فقدان تعلقات اجتماعی مطیع‌تر می‌باشند اساسی‌ترین عواملی بودند که نظام‌های سیاسی را به استفاده از غلام - سپاهیان وامی‌داشت. در ساختار نظامی ایلخانان است که حضور پررنگ غلام - سپاهیان یکسره رخت برمی‌بندد. عوامل متعددی در شکل‌گیری این تحول نقش داشتند. با توجه به اینکه بردگی بیش از هر چیز ما حاصل اسارت در جنگ‌ها بود، منشأ این تحول در نزد ایلخانان به بینش و عملکرد نظامی چنگیز (جد ایلخانان ایران) در رفتار با اسرای جنگی قبایل مغلوب برمی‌گردد. کشتار فراگیر اسرا و بازماندگان قبایل مغلوب، سیاست ابداعی چنگیز در برخورد با اکثر دشمنان خویش بوده است. رشیدالدین برجسته‌ترین مورخ مغول به صراحت از این ابداع چنگیز سخن می‌گوید.

وی در توصیف اسارت چنگیز توسط قبیله «مرگیت» چنین می‌نویسد: «یک نوبت در عنوان جوانی چنگیزخان، بر وی ظفر یافته و او را ناگاه گرفته و در آن زمان معتاد نبوده که گرفتگان را زود بکشند، بلکه چیزی می‌سنده‌اند و رها می‌کرده» (همدانی، ص ۹۴-۹۳) در جایی دیگر همین مورخ در باره اسارت چنگیز توسط قوم «تایچیوت» می‌گوید: «آنان از وی به

منظور دریافت فدیه از بستگانش نگاهداری می کردند چون «آن زمان عادت نبود که گرفتگان را زود کنند» (همدانی، ج ۱، ص ۱۷۴).

سیاست کشتار فراگیر در مورد قبایلی چون تاتار، مرگیت، تایچیوت، نایمان و... که از لحاظ تعداد جنگجویان، یا سابقه اقتدار سیاسی و سیطره بر دیگر قبایل شاخص تر بودند. با شدت و حدت فوق العاده‌ای به اجرا در می آمد. به گزارش «تاریخ سری» چنگیز پس از آن که بر جنگجویان تاتار پیروز شد، گفت: «ما با (باقی مانده) قوم ایشان و مردان ایشان چه کنیم؟... سپس در این زمینه شورای بزرگی از اعضای خاندانش تشکیل داد و آنان گفتند: «از زمانهای قدیم، قوم تاتار اجداد ما و پدران ما را از بین برده اند، برای ستردن توهین و گرفتن انتقام اجدادمان و پدرانمان، ما آنان را... نابود خواهیم کرد، و آنان را خواهیم کشت، ما آنان را به قسمی مضمحل می گردانیم تا محو و نابود شوند» (تاریخ سری مغولان، ص ۸۲) در تحقق کامل این دستورالعمل حتی «آبستان را شکم بشکافتند» (همدانی، ج ۱، ص ۹۶) این شیوه برخورد با مغلوبین مقتدر تا واپسین لحظات حیات چنگیز بدون کوچکترین تزلزل و خلی به اجرا گذارده می شد. با یاغی شدن خان مقتدر «تنگقوت» چنگیز بالطایف الحیل او را به انقیاد خود در آورد و از آن جایی که «وفات خود را محقق می دانست، امرا را وصیت کرد که واقعه مرا اظهار مکنید و قطعاً گریه و زاری مکنید تا یاغی واقف نگردد و چون پادشاه و اهل تنگقوت به موعد بیرون آیند، ایشان را ناچیز گردانید.» (همدانی، ج ۱، ص ۱۳۶ و ۵۴۰). مصون ماندن از مخالفت مجدد اقوام مغلوب، خطر اتحاد آنان با یکدیگر، و زهر چشم گرفتن از دیگر مخالفان، از اصلی ترین دلایل اتخاذ چنین سیاستی از سوی چنگیز بودند. بی اعتمادی به سرداران و بهادران اقوام مغلوب نیز هر چه بیشتر وی را در بکار بستن سیاست کشتار فراگیر مضر می ساخت. هنگامی که جوجی فرزند ارشدش، از وی خواست تا از کشتن پسر رئیس قوم مرگیت بعلت تبحر فوق العاده اش در تیراندازی چشم پوشی کند جواب داد: «از قوم مرگیت بدتر هیچ قومی نیستند، و چندین جنگها با ایشان کرده ایم و زحمات و مشقات بسیار از ایشان دیده، او را چگونه زنده توان گذاشت، تا دیگر بار فتنه انگیزد، این ممالک و لشکر و اقوام جهت شما اندوخته ام، بدو چه احتیاج است دشمن ملک را هیچ جایی به از گور نیست» (همدانی، ج ۱، ص ۹۶-۹۵).

علیرغم قاطعیت یاسای چنگیز در نابود کردن تمام اعضای قبایل مغلوب، به دلایلی از قبیل ایجاد انگیزه در سرداران و نیز به عنوان اولجه (غنیمت) همواره تعدادی از سرداران، زنان و کودکان را نمی‌کشند بلکه آن‌ها را اسیر می‌کردند. چنگیز در گله و شکایتی که از «آنان» و «قوچر» - دو تن از متحدان عهد شکن خود - می‌کند بوضوح از چشمداشتهای متنوع جنگجویان تحت امرش - به خصوص در زمینه اسارت زنان و کودکان اقوام مغلوب - پرده بر می‌دارد: «و چون شما مرا مبالغت کرده گفتید که تو خان شو، من به سخن شما خان شدم... اندیشیدم که چون من پادشاه و به ولایت بسیار پیشرو لشکر شدم، تعهد متعلقان واجب باشد. گله و رمه و خانه‌های بسیار و زن و بچه مردم می‌ستدم و به شما می‌دادم...» (همدانی، ج ۱، ص ۳۹۱) رواج تعدد زوجات، و افزایش جمعیت از طریق به همسری در آوردن زنان قبایل مغلوب، با توجه به تلفات مستمر سپاه چنگیز، دلیل اصلی اسارت زنان بود و کودکان ذکور اقوام مغلوب را نیز اسیر می‌کردند چرا که می‌توانستند به تدریج در ساختار سپاه گیری مغول ایفای نقش کنند.

این زنان و کودکان از آنجایی که ساختار سیاسی و نظامی قبیله‌های آن‌ها نابود می‌شد، دیگر نمی‌توانستند امیدی به بازگشت شوکت و عظمت پیشین خود داشته باشند، ناچار به تدریج خود را با مقدرات جدید وفق می‌دادند. آنان بعد از تقسیم در اردوهای مختلف، عهده‌دار مشاغلی چون گله بانی، نگهداری اسبان، نصب و جمع خیمه‌ها، تدارک امور طبخ و... می‌شدند. پرداختن اسرا به چنین کارهایی در کنار پیروزی‌های مستمر چنگیز، هر چه بیشتر، انس با گذشته را در نزد آن‌ها کم رنگ و چه بسا غیر قابل تصور می‌ساخت. اما مردان کار آزموده جنگی قبایل مغلوب، در اولین فرصت در سازماندهی مشهور چنگیز - که مبتنی بر دهه، صده و هزاره بود - تقسیم می‌شدند و با این روش خطر «بولغاق» و آشوب آفرینی آنان را از بین می‌بردند. این جنگجویان در کنار لشکریان مطیع و ایل، مکرر گزینش و جابجا می‌گردیدند و بدینسان امکان هرگونه ابراز وجودی در مخالفت با چنگیز از آنان گرفته می‌شد. در گزارش «مارکوپولو» این واقعیت به خوبی ذکر شده است: «وقتی که فرمانده کل... عده‌ای سرباز برای جنگ و یا خدمت مخصوص دیگر می‌خواهد به فرماندهان سپاه‌های ده‌هزار نفری دستور صادر می‌کند که هر کدام از سپاه خود هزار نفر در اختیار او بگذارند اینها همین دستور را به فرماندهان زیر دست خود یعنی آن‌هایی که فرمانده هزار نفراند می‌دهند که هر یک صد

نفر بدهند این دستور به ترتیب به فرماندهان کوچکتر انتقال می‌یابد تا بالاخره به افسران دسته‌های ده نفری می‌رسد و این افسران هر یک مطابق سهمی که دارند تعداد لازم سرباز را در اختیار مافوق می‌گذارند» (مارکوپولو، ص ۹۱-۹۰) اینکه وی می‌افزاید انتخاب این سربازان از راه قرعه کشی انجام می‌پذیرد به خوبی نشان می‌دهد که با ادغام جنگجویان قبایل مختلف از جمله اسرای جنگجو دیگر جایی برای تشخیص غلام - سپاهیان یا طرح دعاوی قومی توسط آنان - که بتواند وحدت امپراطوری چنگیز را تهدید کند - باقی نمی‌ماند. به منظور تعقیب سلطان علاءالدین محمد خوارزمشاه توسط «جبهه» و «سبتای» چنگیز از کل «لشکرها که با او بودند به نسبت تعیین کرده» و سی هزار جنگجو در اختیار آنان قرار می‌دهد. (جوینی، ج ۱، ص ۱۱۳).

«رشیدالدین» لشکری را که این گونه از میان همه دهها، صدها و هزارها تعیین می‌گردید، «تتا» می‌نامد؛ «لشکر تما آن باشد که بر لشکرها تخصیص کرده از هزاره و صده بیرون کنند و به ولایتی بفرستند تا آن جا مقیم شوند.» (همدانی، ج ۱، ص ۷۳-۶۱۵، ج ۲، ۹۷۵) اگر به فهرست ناقص رشیدالدین - که صرفاً صد و بیست و نه هزار جنگجوی مغول را در بر می‌گیرد - با دقت نظری بینگیم، می‌بینیم که جز یک مورد، دیگر هیچ هزاره‌ای که صرفاً از بردگان و اسرای جنگی - یا به تعبیر مغولان «ایواغلانان» - تشکیل شده باشد وجود ندارد. این هزاره هم «هزاره خاص» خود چنگیز خان بوده است که از بین کودکان اسیر قبایل مغلوب متعدد - که به تدریج رشد کرده، مراتب وفاداری خود را به اثبات رسانده بوده‌اند - انتخاب می‌شود. فرماندهی این هزاره نیز به شخصی به نام «اوچغان»، از کودکان اسیر قوم تنگقوت - که چنگیز خان «او را به راه فرزند پیرو برد و او را نیز پنجم فرزند گفتی» - (واگذار شده بود. (همدانی، ج ۱، ص ۳-۵۹۲).

علاوه بر این که تقسیم جنگجویان اسیر در ساختار سپاهگیری چنگیز مانع «تشخیص» آنان می‌گردید، انتصاب فرماندهان وفادار در رأس دسته‌های متعدد سپاه نیز، حس فرمانبرداری را در آنان افزایش می‌داد. قوانین یا یاسای چنگیزی نیز امکان هر گونه ابراز وجودی را از آنها سلب می‌کرد و امور را حول محور خود چنگیز به گردش در می‌آورد. «امیران تومان و هزاره که در اول سال و آخر سال بیایند و بیلینگ (پند و حکمت) بشنوند و باز پس روند، مگر ایشان سروری لشکر نوانند کرد و آن‌ها که در پورت خویش نشینند و بیلینگ نشوند، حال ایشان بر

مثال سنگی باشد که بر آب فراوان افتد، یا تیری که در میان نیستان اندازند، ناپدید گردد. چنان کسان پیشوایی را نشایند» و در جایی دیگر چنگیز به صراحت اعلام می‌دارد: «هر امیری که دهه خود را یاسامیشی (سازمان دادن سامان بخشیدن) نتواند کرد، او را با زن و بچه گناهکار کنند...» (همدانی، ج ۱، ص ۳-۵۸۲ و بارتند، ج ۲، ص ۸۰۰ و تسف، ص ۱۳ و ۱۰۷) وقتی که یکی از فرماندهان عالیرتبه چنگیز به نام جبه، کوچلوک (رئیس قبیله نایمان) را از پای در می‌آورد، چنگیز در نصیحت وی پیغام می‌فرستد: «که به چنین فتحی بزرگ مغرور نشود که کوچلوک را دوانیده، چه به سر غرور اونگ خان و تایانگ خان و کوچلوک خان و دیگران ما ایشانرا گرفتیم.» (همدانی، ج ۱، ص ۲۰۸).

خویشان و بستگان چنگیز نیز در صورت تخطی و سرکشی مشمول مجازات می‌گردیدند. همه جنگجویان به خوبی از واقعه قتل باکنار برادر چنگیز، توسط خود او، در ایام نوجوانی بر سر لاشه شکاری آگاه بودند (گروسه، ص ۳۲۸) و تردیدهای خود را در تابعیت از او به دور می‌افکندند. سهم شدن در منافع بی‌شمار پیروزیها نیز بر شوق جنگجویان در اطاعت از چنگیز می‌افزود. سخن و باور مشترک جنگجویان - خواه آنان که با علاقه به وی پیوستند و خوان آنان که در قالب اسارات در جنگ جذب سپاهش گردیدند - در مورد وی چنین بود: «این پادشاه... جامه‌ای که پوشیده باز می‌کند و می‌دهد و اسب را که بر نشسته فرو می‌آید و می‌دهد. کسی که ولایت دار و لشکر پرور باشد و اولوس را نیکو پای دارد اوست.» (همدانی، ج ۱، ص ۳۳۳).

پیروزی‌های پی در پی، در کنار باورسازی‌های افرادی نظیر کوچکچوی راهب مبنی بر الوهی بودن چنگیز، نوعی ارادت معنوی را نیز در میان جنگجویان نسبت به وی دامن می‌زد. کوچکچوی راهب «در سرمای سخت که در آن حدود باشد برهنه چند روز به بیابان و کوه رفتی و باز آمدی، گفתי خدای با من سخن گفت، و فرمود که تمامت روی زمین به تموچین (نام اصلی چنگیز) و فرزندان او داده‌ام.» (جوینی، ج ۱، ص ۲۸ و همدانی، ج ۱، ص ۱۶۶ و ابن العسبری، ص ۳۱۵) مارکوپولو که مدتی در میان مغولان و در دربار قویلای (چهارمین جانشین چنگیز) زیسته است از ارادت مغولان به چنگیز چنین یاد می‌کند: «محبوب القلوب همه واقع شد، مردم او را بمانند خدای معبود و نه به عنوان سلطان می‌پرستیدند.» (مارکوپولو، ص ۸۲-۳).

در حمله چنگیز به امپراطوری خوارزمشاهی نیز سیاست کشتار دسته جمعی همچنان اساس کار وی بوده است. لیکن معدود افرادی که جان سالم بدر می‌بردند یا اهل حرفه و پیشه بودند - که راهی مغولستان می‌گردیدند - و یا جوانانی بودند که به عنوان حشر و سیاهی لشکر به کار گرفته می‌شدند. از این حشرها به عنوان سپر بلای لشکریان مغول، و همچنین برای خسته کردن و به هدر رساندن مهمات مدافعان قلاع و شهرها، پرکردن خندق‌ها و ایجاد رخنه در استحکامات دفاعی مدافعان استفاده می‌شد.

به گزارش صریح و روشنی مبنی بر این که از مغولان شهرهای ماوراءالنهر، خراسان و ... به عنوان غلام - سپاهی در ساختار سپاهگیری مغولان استفاده شده باشد برخوردار نمی‌کنیم. عوامل چندی این واقعیت را موجب می‌گردید. بی‌اعتمادی به عناصر مغلوب، و اینکه مغولین به دلیل بافت تجاری، فرهنگی و معیشتی خاص خود - بر خلاف جنگجویان قبایل مغلوب مغولستان - در صحنه‌های نظامی کارآیی نداشتند، از دلایل اصلی شکل‌گیری این واقعیت بوده است. سیاست غلط نظامی سلطان محمد خوارزمشاه در تقسیم قوا و تاکید وی بر مقاومت لشکریان از پشت استحکامات شهرها و عدم رویارویی مستقیم با مغولان، در کنار فرار زود هنگامش و گسپخته شدن شیرازه امپراطوری خوارزمشاهی نیز موجب گردید تا چنگیز عملاً با مشکل کمبود قوا مواجه نگردد لذا نیازی هم به استفاده از غلام - سپاهیان نداشته باشد. با تدبیر غلط سلطان محمد، چنگیز به راحتی قوای موجود خود را در چند جناح - نه برای رویارویی مستقیم با لشکریان خوارزمشاه بلکه برای محاصره شهرها - آن هم با استمداد از حشرها به کارگرفت و پیروزی عاجل و آسانی را برای خود تدارک دید.

مدتی بعد از مرگ چنگیز (۶۲۴) در سال ۶۵۰ به فرمان خان بزرگ، منگوقاآن (سومین جانشین چنگیز)، هلاکو - به منظور نظارت بر فتوحات غربی، و نیز توسعه ارضی امپراطوری مغول و براندازی تعدادی از کانون‌های مخالف و مقاومت (نیز برای مانند اسماعیلیه و دارالخلافه بغداد) - راهی ایران شد. استقرار هلاکو در ایران و تحولات سیاسی ای که در امپراطوری یکپارچه مغول با مرگ منگوقاآن و روی کار آمدن قویلای قآن رخ داده بود، به تشکیل سلسله مغولی مشهور به ایلخانان در ایران منجر گردید؛ سلسله‌ای که تا سال ۷۳۶ هـ.ق بر مقدرات ایران حکم راند. همانند سپاهگیری چنگیز، ایلخانان ایران نیز بدلایلی هرگز به صورت «مشخص» و «گسترده» در نظامی‌گری خود به بکارگیری عناصر غلام - سپاهی

مبادرت نورزیدند. در حالی که به عنوان دلیلی مختص به ایلخانان - متفاوت با دلایل رایج سایر سلسله‌ها در استفاده از غلام سپاهیان - آنان می‌بایست به ظاهر به علت کمبود نفرات در همان سال‌های نخستین استقرار خود در ایران، در بکارگیری عناصر غلام- سپاهی بلاد رنگ دست به اقدام می‌زدند. واقعیت این است که مشکلی تحت عنوان کمبود نفرات در مورد ایلخانان ایران پذیرفتنی نیست. هر چند از تعداد دقیق سپاهیان تحت امر هلاکو اطلاعی نداریم، اما به نظر می‌رسد که تعداد قوای تحت امر وی از تعداد سپاهیان تحت امر جدش چنگیز در حمله به ایران - که تا دویست هزار جنگجو را شامل می‌گردید - کمتر نبوده است. (اقبال، ص ۲۵ و گروسه، ص ۳۹۲ و بارتلد، ج ۲، ص ۸۴۳) به گزارش رشیدالدین، به دستور منگوقاآن مقرر گردید: «که از تمام لشکرهای چنگیزخان که بر فرزندان و برادران و برادر زادگان قسمت کرده بود، به هر ده نفر دو نفر که در شمار نیامده باشد بیرون کنند و به هلاکو خان دهند تا با او بهم بیایند و اینجا ملازم باشند». علاوه بر این طی فرمان دیگری «مقرر فرموده که لشکری که با بایجو و چورماغون فرستاده بودند تا مقیم ملک ایران زمین باشد، لشکر که با طایر بهادر به جانب کشمیر و هند فرستاده بودند همه از آن هلاکو خان باشد و آن لشکرها که دایر نویان داشت.» (همدانی، ج ۲، ص ۵-۹۷۴ و جوینی، ج ۳، ص ۸۹-۹۱).

به نظر می‌رسد که تعداد سپاهانی که صرفاً با این دستورالعمل به هلاکو پیوستند شامل پنجاه هزار جنگجو باشد. از سویی قوای مغول مستقر در خراسان که در این زمان تحت نظارت «امیرارغون» قرار داشت و شامل ده تا بیست هزار سپاهی مغول می‌گردید نیز با ورود هلاکو در رکاب او قرار گرفتند. با این ملاحظات ذکر رقم هفتاد هزار نفر برای تعداد لشکریان هلاکو از واقعیت بسیار به دور است و این تعداد صرفاً شامل قوایی می‌گردد که به فرمان منگو قاآن توسط سردارانی چون بایجو، چورماغون و امیرارغون در اختیار هلاکو قرار می‌گیرند. این که گفته می‌شود کل سپاه مغولی به گزارش رشیدالدین ۱۲۹ هزار نفر می‌باشد که از این تعداد ۷۰ هزار نفر هلاکو را همراهی کرده‌اند (اشپولر، ص ۴۰۲) قابل تعمق است. رشیدالدین به روشنی بیان می‌دارد که وی «بر سبیل تتبع محقق و معلوم شده...» اما «بواسطه طول مدت و بعد مسافت» اطلاعی از شمار و عدد «بسیاری» از لشکریان ندارد. (همدانی، ج ۱، ص ۵۹۲).

با وجود تعداد قابل توجه سپاهیان تحت امر، «سیاست حفظ نیروهای موجود» نیز همواره مورد توجه هلاکو بوده است. اتخاذ این سیاست ضمن این که از بروز جدی مشکل کمبود قوا

جلوگیری می‌کرد، جذب غلام - سپاهیان را نیز منتفی و غیر ضروری می‌ساخت. هلاکو با اتخاذ سیاست ارعاب و فریب، قلاع اسماعیلیه را که به مدت یکصد و هفتاد و دو سال در مقابل حملات مختلف ایستادگی ورزیده بودند به تسلیم و نابودی کشاند. این که وی فاصله « قراقوروم» (تختگاه خان بزرگ) تا ایران و نهایتاً قلاع اسماعیلیه را طی چهار سال پیمود، صرفاً در راستای سیاست ارعاب و فریب و به منظور حفظ نیروهای موجودش بوده است. در این مدت به طرق مختلف به القای عظمت و مهابت سپاه خویش مبادرت می‌کرد تا بیش از پیش در ضمیر اسماعیلیه ترنژ و بیم ایجاد نماید. جوینی، مورخ برجسته مغول، نحوه حرکت سپاه هلاکو را چنین گزارش می‌کند: «امرا و اصحاب اطراف هر که بودند به عنوفه سازی و ترتیب ترغو (هدایا) و انزل مشغول گشتند و منزل به منزل نزل می‌نهادند و امرای مغول و مسلمان مادیان گله‌ها می‌آوردند و نوبت به نوبت قمیر (شراب شیرمادیان) می‌ساختند تا به امیری دیگر می‌رسانید و آنجا که مگر پادشاه جهان در حساب بود فرسنگ به فرسنگ از خار و خرسنگ خالی می‌کردند.» پیامد این تجمل و شکوه - با در واقع ترفندها - با توجه به اینکه « هلاکو بر راهوار شهرت گذشته جد خود چنگیزخان سوار بود» به خوبی در این عبارات « از آوازه حرکت او سکون و فراغت از جهان برخاست. آنچه معاندان بودند از ترس باس و صولت او نمی‌غوندند و آنچه ایل بودند از ترتیب لشکرها و آلات سلاح و عنوفات نمی‌آسودند... و از هیبت آن آوازه، کوه در زلزله و دل‌های پادشاهان در ولوله می‌افتاد.» اما با این همه شکوه و اضطراب افکنی در دل دشمنان، باز «پادشاه آهسته آهسته می‌خرامید» (جوینی، ج ۱، ص ۷-۹۴) و ایام را به شکار و شراب و نشاط سپری می‌کرد. بر خلاف چنگیز که صرفاً با یکبار ایلچی فرستادن از مدافعان تقاضای ایلی می‌کرد هلاکو هم در مدت دو سالی که پشت جیحون بود و هم در مدتی که از جیحون عبور کرده، خود را به استکامات اسماعیلیه نزدیکتر می‌ساخت؛ مکرر و بی وقفه ایلچیهایی به نزد اسماعیلیه گسیل داشته، با وعده و وعید و چانه زنی‌های سیاسی، آنان را به تسلیم دعوت می‌کرد. ناآزمودگی مغولان در جنگ باقلاع، سابقه تاریخی یکصد و هفتاد سال مقاومت اسماعیلیه در مقابل حملات مختلف نظامی و... از پیشروی سریع وی جلوگیری می‌کرد. به تدریج سیاست ارعاب و فریب هلاکو در نظام سیاسی اسماعیلیه تفرقه انداخت و عاقبت، رکن‌الدین محمد (پیشوای سازش‌ناپذیر اسماعیلیه) از سوی جناح طرفدار سازش و تسلیم - به سردمداری پسرش رکن‌الدین خورشاه - به قتل رسید.

این که عبور هلاکو از جیحون صرفاً بعد از قتل علاء‌الدین محمد مغول ستیز و روی کار آمدن رکن‌الدین خورشاه طرفدار مصالحه به وقوع می‌پیوندد؛ امری تصادفی نمی‌تواند باشد. خلاصه، عاقبت پس از فراز و نشیب‌هایی رکن‌الدین خورشاه تسلیم گشته، سیاست حفظ نیروهای موجود در کنار سیاست ارعاب و فریب با موفقیت کامل ثمر می‌دهد. جوینی که خود در این معرکه حضور فعال داشته، می‌گوید: «بی آنکه لشکر را تحمل رنجی باید کرد، به احسن الوجوه ایشان را در دام کشید.» (جوینی، ج ۳، ص ۱۲۴) در عملیات تسخیر قلعه مستحکم «میمون دز» «یک نفس زیادت مجروح نشد» (جوینی، ج ۳، ص ۱۲۸) فقط در قهستان «پنجاه قلعه که با افلاک تطاول می‌جستند» بدون مقاومت تسلیم شدند. در گیلان و رودبار نیز به دستور رکن‌الدین «چهل و دو قلعه حصین» سلاح بر زمین گذاشتند اما باز هلاکو به منظور برخوردارری از لطف و مراحم «رکن‌الدین خورشاه» دختری از مغول را به همسری وی در آورد تا بگفته رشیدالدین با جلب اعتماد رکن‌الدین «قلاع بسیار از ایشان که در دیار شام بود به سخن او مستخلص گردد، و الا سال‌ها باید تا فتح آن میسر گردد. از اینرو، او را مدتی به اعزاز و اکرام نگاه داشت.» (همدانی، ج ۲، ص ۹۹۱ و جوینی، ج ۳، ص ۲۷۴). هلاکوطی باز دیدی از عظمت قلاع اسماعیلیه - که مغولان «پولاد به وقت تخریب، گویا بر سنگ می‌زدند» - انگشت تعجب به دندان حیرت گرفته، «سپس نه روز بر فتح و ظفیری که هیچ پادشاه را دست نداده باشد مگر به عهد خورشاه نادان» بساط شادمانی گستراند. (جوینی، ج ۳، ص ۲۶۸ و همدانی، ج ۲، ص ۹۹).

تصور و تجسم اینکه هلاکو در صورت بکارگیری شیوه نظامی چنگیز در پای قلاع اسماعیلیه دچار چه مشکلاتی می‌گردید دشوار نیست. قلعه مستحکم «لمسر» - که راه پیکار و مقاومت را در پیش گرفت - به تنهایی یکسان مقاومت کرد و قلعه «گردکوه» نیز تا سال ۶۷۰ هـ ق - یعنی تا چند سال بعد از مرگ هلاکو - هم چنان مقاومت می‌کرد. (همدانی، ص ۹۸۹ - ۹۹۰ و بویل، ج ۵، ص ۳۲۵).

سیاست حفظ نیرو در براندازی بنی عباس نیز همچنان با وسواس پی‌گیری گردید، و نابودی بنی عباس با تلفاتی به مراتب کمتر از آنچه هلاکو تصور می‌کرد به انجام رسید. علت اصلی نگرانی جدی‌ای که هلاکو و سپاهیانش - تا پیش از مأموریت خود هلاکو - در خصوص رویارویی با لشکریان دار الخلافه بغداد داشتند، شکست‌های متعددی بود که قوای مغول از

ناحیه آنان متحمل شده بودند. بی شک به همین دلیل بوده است که بگفته رشیدالدین، هلاکو «از کثرت لشکر بغداد اندیشه می کرد. (همدانی، ج ۲، ص ۱۰۰۴) برخورد شماتت آمیز هلاکو با بسایجونویان (از فرماندهان شکست خورده در مقابل سپاه دارالخلافة) به خوبی از دشواری های جدال با بغداد حکایت می کند: «بانگ بر وی زد و فرمود که ... در ایران زمین چه کار کرده ای و کدام صف شکسته و کدام یاغی را به ایلی در آورده ای جز آن که لشکر مغول را به حشمت و عظمت خلیفه می ترسانی؟! او زانو زد و عرضه داشت که تفسیر نکرده ام و آنچه مقدر بود به تقدیم رسانیده. از در ری تا حد روم و شام یک روی کرده ام مگر بغداد که از کثرت خلق و بسیاری سپاه و سلاح و اهمیت آنجا و راههای دشوار که در پیش است لشکر بدان حدود کشیدن متعذر است.» با توضیحات منطقی بایجو «نایره غضب او تسکینی یافت.» (همدانی، ج ۲، ص ۹۹۳).

نفوذ معنوی دارالخلافة در میان مسلمانان سنی مذهب نیز بیش از پیش هلاکو را از هر گونه شتابزدگی برحذر می داشت. از این رو از یک سو با توجه به زمینه های تاریخی تعارضات شیعیان و مسیحیان علیه دارالخلافة، به جلب حمایت و تهییج آنان همت می گمارد و از دیگر سو با ارسال اینچیان متعدد و سیاست ارباب و فریب و حتی گفت و گوهای پیرامون ازدواج پسر خلیفه با دختر هلاکو (ابن الفداء، ج ۳، ص ۲۰۳ و صاف الحضرة، ص ۳۷) به ایجاد نفاق و دو دلی در صف مدافعان دارالخلافة می پردازد. افزون بر این ها هلاکو با جدا ساختن متحدان دیرینه و مقتدر دارالخلافة چون حسام الدین عکّه، حکمران منطقه سوق الجیشی «در تنگ»... کسی که کلید عراق عرب بود و که در صورت ضرورت می توانست هزاران نیز و به نفع خلافت بسیج کند - (همدانی، ج ۲، ص ۵ و ۲ - ۱۰۰۴ و پی. نن، ص ۸۳) دارالخلافة را را در انزوای قرار داد و با توسل به کشتار مناطق بی دفاع دور و نزدیک بغداد و فرار بسیاری از ساکنان این مناطق به بغداد، شهر را در تنگنای آذوقه قرار داد. با این تدابیر و سیاست ها، سازماندهی مقاومت و دفاع در بغداد دچار نابسامانی می گردد و تردید در صفوف مدافعان رسوخ می نماید. در اوج سردرگمی های مدافعان، و دعاوی صلح طلبانه هلاکو، لشکر مغول حلقه محاصره بغداد را به آسانی تکمیل می کند. با وجود ناامیدی در صفوف مدافعان، مغولان با دشواری و تلفات، پاره ای از استحکامات را تسخیر می کنند لیکن هلاکو نگران از وقوع یک جنگ تمام عیار و تبعات ناگوار آن برای سپهانش، لحظه ای از سیاست تهدید و خدعه باز نمی ماند. طی اقدامی

با پرتاب تیرهایی حامل پیامهایی از زبان مبنی بر امام قضات، دانشمندان، شیوخ، علویان و بازرگانان ... صف مدافعان را بیش از پیش دچار شکاف می‌سازد، و در عین حال با اعزام ایلچیان متعدد، خلیفه را به تسلیم می‌کشاند. با تسلیم خلیفه مستعصم، سقوط شهر (۶۵۶ هـ ق) قطعی می‌گردد و فرمان کشتار و غارت صادر «و تر و خشک می‌سوزند».

در فتح شام نیز سیاست ارباب و فریب و حفظ نیرو مورد استفاده قرار گرفت و هلاکو با بهره‌گرفتن از اختلافات تاریخی میان مسیحیان و مسلمانان، و با وعده استرداد فلسطین (محل اماکن مقدسه و موطن عیسی مسیح) (علیه‌السلام) به مسیحیان، از مسیحیان گرجی و ارمنی در تهاجم به شام سود جست. (گروسه، ص ۵۸۷) ملوک ناصر حکمران حلب، مرعوب از پیروزی هلاکو بر اسماعیلیه و دارالخلافه، علی‌رغم ضمن دعوت اشراف و بزرگان حلب به فرار، به هلاکو پیوست و در تسلیم برخی کانون‌های مقاومت به عنوان میانه‌جی وارد معرکه شد.

به منظور تسخیر مصر نیز هلاکو ایلچیان با پیامی آکنده از فریب و تهدید به نزد ممالیک گسیل داشت. اما این بار برآوردهای هلاکو قرین صحت نگردید. از یکسو مصریان دریافتند تمام تضمین‌ها و امان‌های پیشین هلاکو فریب و خدع‌های بیش نبوده است پس جنگ را مهیا شدند، از دیگر سو مرگ منکوقا آن (۶۵۷ هـ ق) هلاکو را وادار ساخت تا به دلایلی از جمله دفع تهاجم «برکا» حکمران اولوس جوجی، از شام عقب نشینی کند و صرفاً قوای اندکی را در شام به فرماندهی کیتبوقا به جای‌گذارد. مصریان نیز فرصت را مغتنم شمرده، در «عین جالوت» (در فلسطین) شکست سختی را نصیب کیتبوقا و مغولان نمودند.

مرگ منگو و روی کار آمدن قویلای برادر دیگر هلاکو به عنوان خان بزرگ ساختار یکپارچه سیاسی مغولان را برای همیشه در هم ریخت و در جنگ قدرت، اخلاف چنگیز، در کنار قدرت قویلای، قدرت‌های مستقلی نیز - از جمله در شمال و شرق ایران - تحت عنوان اولوس جوجی و اولوس جغتای شکل گرفتند. این دو اولوس علاوه بر طرح برخی دعاوی ارضی، در مقابل هلاکو و جانشینانش صف آرایی کردند و مانع ارتباط ایلخانان ایران با خان بزرگ را شدند.

معهداً اوضاع جدید - یعنی دور افتادن از خان بزرگ و ظهور دشمنان جدید در مرزهای شمالی و شرقی و فرار جنگجویان وابسته به الوس‌های جوجی و جغتای که به فرمان منگو در رکاب هلاکو قرار گرفته بودند - نیز مجانی برای بکارگیری غلام سپاهیان به منظور جبران

کمبود قوا فراهم نیاورد. زیرا هلاکو از همان بدو ورود به ایران به استفاده از قوای ممالک تابعه به صورت جدی اهتمام ورزیده بود و «به پادشاهان و سلاطین ایران زمین یرلیغها اصدار فرمودند مشتمل بر آن که ما بر عزیمت قطع قلاع ملاحظه (اسماعیلیه) می‌رسیم، اگر شما به نفس خویش آمده به لشکر و آلت و عدت مساعدت و معاونت نمایید ولایت و لشکر و خانه به شما بماند و سعی شما پسندیده افتد، و اگر در امتثال فرمان تهاون را مجال داده اهماال ورزید، چون به قوت حق تعالی از کار ایشان فارغ شویم عذر ناشنوده روی به جانب شما آوریم و با ولایت و خانه شما همان رود که برایشان رفته باشد.» خواست هلاکو بی وقفه و بدون تأمل پذیرفته گردید و «از روم سلاطین عزالدین و رکن الدین و از فارس اتابک سعد پسر اتابک مظفرالدین و از عراق و خراسان و آذربایجان و اران و شروان و گرجستان ملوک ... با پیشک‌های لایق به بندگی حضرت پیوستند.» (همدانی، ج ۲، ص ۹۷۲).

استانده از قوای حکام ممالک تابعه به منظور جبران کمبود قوا همواره در لشکرکشی‌ها مورد توجه جانشینان هلاکو نیز بوده است. علاوه بر این در صورت نیاز و ضرورت، ایلیخانان از توده معمولی روستاها و شهرها نیز قوای کمکی تحت عنوان «چریک» به یاری می‌طلبیدند. با غرق شدن تعدادی از قوای هلاکو به سرداری پسرش اباقا در هنگام بازگشت از روی رودخانه یخ بسته اترک ... که از مصاف با اولوس جوچی و سپاه زیاد او باز می‌گشتند ... هلاکو خان «از این چشم زخم کوفته خاطر و متوزع ضمیر گشت و «به تلافی و تدارک مافات ... فرمود تا در تمام ممالک ترتیب سلاح کردند، و لشکرها دیگر باره به سلاح و خواسته آراسته شدند.» (همدانی، ج ۲، ص ۱۰۴۷ و وصاف الحضرة ص ۵۱-۵۰ و مارکوبولو، ص ۳۲۱).

با نگرانی هلاکو از موضع تهاجمی همسایگان شرقی و شمالی، تکیه بر سپاه بومی یا به تعبیر مورخان «چریک تأزیک» می‌یابد.

در ماجرای استخلاص موصل و براندازی ملک صالح حکمران آن جا به علت همدلی با ممالیک مصر، هلاکو ضمن ارسال یک تومان لشکر مغول «ملک صدرالدین تبریز را، با یک تومان چریک تأزیک» بدان سو گسیل می‌دارد. «همدانی، ج ۲، ص ۱۰۴۱) با وقوع سوء قصدی توسط اهالی شاهرود در شکارگاه به جان آباقا، ایلیخان فرمان می‌دهد تا «چریک ولایات بیارند و ایشان را بردارند.» (همدانی، ج ۲، ص ۱۱۰۸) همین ایلیخان به منظور دفع

تهاجم قریب الوقوع اولوس جوجی، همزمان جمعی از «مغول و مسلمان» را به کار می‌گمارد. (همدانی، ج ۲، ص ۱۰۶۳) مردم اصفهان موظف بودند تا هر سال هزار چریک به مرکز بفرستند. (همدانی، سوانح الافکار، ص ۴۵) به گزارشی ده درصد از مردان سالم گرجی، موظف به انجام وظیفه در رکاب سپاه مغول بودند. (اشپولر، ص ۴۰۱) غازان هم «به تدبیر و کفایت، لشکرهای مغول و تاژیک زیادت گردانید» و بگفته رشیدالدین «جهت دربندها و مواضع سخت سرحد که پیاده نگاه توان داشت لشکرهای تاژیک معین فرمود و همه را جامگی و اقطاع داد و... فرمود تا هزاره‌ها و صدهای ایشان را معین گردانیدند و اسامی و حلیه بر دفتر نوشتند، و به هر ماه عرض باز می‌خواهند و سلاح و عدد ایشان باز می‌بینند از سواره و پیاده...» (همدانی، ج ۲، ص ۷-۱۴۸۶) منابع تاریخی در مورد حضور سپاهیان و اسرای تاژیک در رکاب اولجایتیو و ابوسعید آخرین ایلخانان مغول ایران شواهد فراوانی ارائه می‌دهند. (القاشانی، ص ۶۸ و ۲۲ و ۱۲ و ۸ و سمرقندی، ص ۱۱۸-۶۸).

با تدابیر یاد شده مسئله کمبود قوا - که می‌توانست در میان ایلخانان مدخلی برای ورود غلام سپاهیان باشد - بیش از پیش مستفی گردید. از سویی با ناامیدی ایلخانان از کمک‌های خان بزرگ، دشمنی اولوس‌های شرقی و شمالی، و شکست سخت مغولان ایران در عین جالوت از ممالیک مصر، موضع تهاجمی مغولان ایران فرو می‌ریزد، و در یک نگاه کلی موضع تدافعی سیاست اصلی آنان می‌گردد. تا جایی که مصر بعد از عین جالوت با تسلط بر شام، همواره از موضعی تهاجمی بر ممالک تابعه ایلخانان (ارمنستان، گرجستان و آسیای صغیر) می‌تاخت. همه حملات ایلخانان به شام در واقع اقدامی در جهت تلافی اقدامات تهاجمی مصر بوده است، که جز یک مورد در زمان غازان همه این حملات تلافی جویانه با شکست قاطع و عقب نشینی قوای مغول قرین گردید. پیروزی سال ۶۹۹ هـ ق غازان نیز بسیار گذرا و عاجل بود و حاصلی جز عقب نشینی نداشت. (مرتضوی، ص ۶-۵۴ و ابن خلدون، ج ۴، ص ۷۷۸ و همدانی، ج ۲، ص ۱۲۹۲).

علاوه بر عواملی که تا کنون در عدم استفاده مغولان از غلام سپاهیان ذکر کردیم، نگرش و توجه خاص ایلخانان در اصلت دادن به سرداران مغول هم عرصه را بر عناصر غیر مغول از جمله غلام - سپاهیان می‌بست. به نظر می‌رسد ایلخانان در انبوه سرداران مغول خود هرگز تصور بر کشیدن عناصر غیر مغول را در سر نمی‌پروراندند.

بی گمان به همین علت است که به رغم حضور سپاهیان و سرداران ممالک تابعه و چریک تاژیک، به ندرت اینان از «تشخص» و «تعین» برخوردار می‌شوند و نقش‌های اساسی و کلیدی همچنان در دست سرداران مغول باقی می‌ماند. در حرکت هلاکو به سمت قلاع اسماعیلیه «بر میمنه بوقانیمور و کواکایلگای... و بر میسره تکو در اغول و کیتبوقانیان... و هلاکو خان در قلب» قرار می‌گیرند، که به وضوح نشان می‌دهد با وجود انبوه امرای مغول جایی برای تشخص و تعین عناصر غیر مغول باقی نمی‌ماند. این ویژگی در لشکرکشی به دارالخلافه نیز صدق می‌کند؛ «فرمود تا لشکرهای چرماغون و بایجونویان بر میمنه... از طرف ارییل و موصل در آیند... و شهزادگان بلغان... توتار... قولی... همه بر میمنه از گریوه سونتای تویان در آیند... و کیتبوقانیان و قودوسون ایلکا بر میسره از حدود لرستان... و هلاکو خان... بالشکرها در قلب که مغول آن را قول گویند...» (همدانی، ج ۲، ص ۹-۱۰ و ج ۳، ص ۳-۲۸۲) جز در موارد بسیار نادر، این شاخصه در تمام لشکرکشی‌های ایلخانان به چشم می‌خورد. ممتاز دانستن و برتر شمردن مغولان حتی در فرامین رسمی شخص غازان هنگامی که به حل و فصل تقار و اختلاف عناصر مغول با یکدیگر یا با اتباع بومی در قالب تشکیل دادگاه‌های خاص مغولان می‌اندیشید محسوس است: «دعوائی که میان دو مغول باشد یا میان یک مغول و یک مسلمان و دیگر قضایا که قطع و فصل آن مشکل باشد، فرمودیم تا در هر ماهی دو روز شحانی (شحنگان) و ملوک و بیتکچیان (کاتبان) و قضات و علویان و دانشمندان در مسجد جامع به دیوان المطالعه جمع شوند. و دعاوی به جمعیت بشنوند و به کنه آن رسیده...» (همدانی، ج ۲، ص ۱۳۸۹) در موضعی دیگر غازان به روشنی اعلام می‌دارد که فلسفه نهایی اصلاحات مشهورش که رشیدالدین آن را به تفصیل گزارش کرده است تأمین آسایش مغولان بوده است: «روزی فرمود که من جانب رعایت تاژیک نمی‌دارم، اگر مصلحت است تا همه را غارت کنیم، بر این کار (از) من نادرتر کسی نیست به اتفاق بغاریم، لیکن اگر من بعد تغار و آتش توقع دارید و التماس نمایید با شما خطاب عنیف کنم، و باید که شما اندیشه کنید که چون بر رعایا زیادتی کنید و گاو و تخم ایشان و غله‌ها بخورائید من بعد چه خواهید کرد...» (همدانی، ج ۲، ص ۱۴۴۳) در یرلغی که همو در باب واگذاری اقطاع به لشکر مغول صادر کرده باز اولویت و اصالت مغولان را به صراحت عنوان می‌کند: «...مدار و استقامت و انتظام امر و ملک به ایشان منوط است. بنابراین مقدمات فرمودیم تا در ممالک، دینه‌ها آب و زمین به موضعی که هر یک

نزدیک و مناسب ایشان باشد... به اسم اقطاع در هر هزاره‌ای معین گردانند و تسلیم ایشان کنند تا متصرف آن شوند.» (همدانی، ج ۲، ۱۴۸۱) دلیل اصل یا اقدام غازان در جمع آوری بردگان مغولی که از رهگذر درگیری اولوس‌های مغول با همدیگر یا با ایلخانان وارد ایران شده بودند در درجه اول به منظور تأمین اعتبار و منزلت مغولان در مقایسه با سایر اتباع بوده است: «فرمود که چگونه شاید که چون اقوام مغول بیشتر از نسل امرای بزرگانند که در زمان چنگیزخان کوچ داده‌اند... ایشان را به بندگی به تاژیکان فروشند یا بیشتر به گدایی می‌افتند. رعایت حقوق آن جماعت و محافظت ناموس را دفع این معانی لازم است، چه بدین واسطه صلابت و هیبت لشکر مغول که به عیوق رسیده بود می‌شکند و در نظر تاژیک حقیق می‌شوند...» (همدانی، ج ۲، ص ۸-۱۴۸۷) همواره عدم اعتماد به سپاهیان قومی و قبیله‌ای از دلایل رویکرد به غلام - سپاهیان بوده است که در مورد سامانیان و سلجوقیان مصداق پذیری آن را می‌بینیم. اما جالب است که ایلخانان - از جمله غازان - به رغم کشتارهای وسیعی که از امرای مغول خویش انجام داده‌اند همچنان محور نظامی‌گری خود را بر عناصر مغولی استوار داشتند.

باری علاوه بر اینکه سیاست سپاهیگری ایلخانان مبتنی بر انحصار مناصب فرماندهی به امرای مغول، مانع از درخشش سپاهیان و فرماندهان تاجیک و به صورت جدی‌تر غلام سپاهیان می‌گردید، وجود انبوهی از امرای مغول که تشنه اقتدار و موقعیت بودند بگونه‌ای دیگر میدان را بر ظهور و بروز عناصر دیگر از جمله غلام - سپاهیان تنگ می‌کرد. این امران خواه از طریق اطاعت بی چون و چرا از ایلخانان وقت و خواه از طریق عصیان، هر نظیر و ماندی - به ویژه از غیر مغول - را قاطعانه از صحنه خارج می‌ساختند. نقش امرای مغول در به قدرت رساندن ایلخانانی چون احمد، ارغون، بایدو، گیخاتو، غازان، اولجایتو و ابوسعید از نفوذ و تسلط آنان بر اوضاع خبر می‌دهد، چنان که مشارکت آنان در قتل احمد، بایدو، گیخاتو نیز از اقتدار چشمگیر آنان حکایت می‌کند. با چنین پشتوانه‌هایی از نفوذ و قدرت، هر غرور و اعتباری به آسانی توسط آنان لگد مال و از سر راه برداشته می‌شد. در ماجرای استقبال از غازان، صدرالدین زنجانی صاحب دیوان «می‌خواست که مرتبه خویش با مردم نماید، گستاخی‌ها می‌کرد و بر اسب سخن‌ها عرضه می‌داشت. امیر مولای... دو نوبت با وی گفت که این طریقه راه تو نیست گستاخی مکن، صدرالدین بدان التفات نمی‌کرد. مولای تازیانه‌ای چند

بر سر او زد و چند اسباب دیگر کار و بدان سبب و چند اسباب دیگر کار صدرالدین بشکست. (همدانی، ج ۲، ص ۱۲۵۹).

هنگامیکه صاحب دیوان علیشاه به منظور تبرئه خویش از «خلل وزلل» در «حوالت وجوه و حساب مال سه سال» شبانه «به خلوت به خدمت پادشاه (اولجایتو) رفت و بگریست». امیر چوپان با حسرت گفت: «ای دریغا به چاغ (عهد) هلا کو خان و اباقا، اگر کسی خواستی که سخنی با پادشاه عرض دارد تا نخست با جمله امرا کینکاج نکردهی نتوانستی و اکنون کار به جایی رسیده است که تا بیک به استشاره امیر در نیم شبان» امیر را خموشانه داد و زبان گویای او ساکت کرد! (التقاشانی، ص ۶-۱۹۵) شواهد فوق به خوبی معلوم می‌دارد که با حضور جدی و هوشیارانه امرای مغول تا چه حد غلام - سپاهیان یا به تعبیر مغولان «ایواغلاتان» در محاق فراموشی و انزوا قرار گرفته و به حاشیه رانده می‌شدند.

به دلیل هدین نفوذ فوق‌العاده امرای مغول می‌باشد که مشاغلی چون آخور سالار، خوانسالار، شرابدار، چتردار، و جاندار که در سلاطین پیشین، در اختیار غلامان قرار می‌گرفت، در دوره ایلخانان با عناوینی چون اختاچی، باورچی، ایداچی، شکورچی و قورچی در اختیار امرایی چون بوقدای، کیتوقا نویان و اوراتیمور (از سرداران برجسته مغول) قرار می‌گرفت. امور مربوط به شکار هم که در ادوار پیشین بر عهده غلامان خاصه قرار می‌گرفت با عناوینی چون «بارسچی» و «قوشچی» در تصرف امرای مغول بوده است و با نام سردارانی چون ایلچیتای، طاشمنکو و بولارغی پیوند می‌خورد. اگر احراز این مناصب در ادوار پیشین نردبانی برای ترقی و تعالی غلامان بود در دوره ایلخانان راهی برای مداخله و نفوذ بیشتر امرای مغول محسوب گردید. به گزارش رشیدالدین «قوشچیان، بارسچیان، اختاچیان قرچیان و ایداچیان» در کنار «خواتین، شهزادگان و امرای اوردو... دارای املاک و اسباب و معاملات و دعاوی بسیار» گشتند. (همدانی، ج ۲، ص ۱۴۴۵).

به نظر می‌رسد حتی اگر از سوی ایلخانان و امرای مغول مواعی در جهت بکارگیری غلام - سپاهیان فراهم نمی‌آمد، این سلسله چنانکه باید و شاید نمی‌توانست نیاز خود را برای بدست آوردن غلام - سپاهیان تأمین کند. سلسله‌های پیشین یا از طریق تهاجم و تسلط بر مناطق برده خیز مانند آسیای میانه، هند و ارمنستان و یا از طریق تجارت پر رونق برده نیاز خود را به غلامانی شایسته سپاهگیری تأمین می‌کردند (گروسه، ص ۴۵۲ و مورگان، ص ۸۴) اما با

استقرار ایلخانان در ایران و فرو پاشی وحدت امپراطوری یکپارچه مغولی - چنان که پیش تر اشاره کردیم - در شمال اولوس جوجی و در شرق اولوس جغتای، در مقابل ایلخانان قرار می‌گیرند. از آن جایی که این دو الوس - علی‌الخصوص الوس جوجی - بر مشهورترین مناطق برده خیز - به ویژه سبیری و قیچاق - مسلط بودند، هم از صدور بردگان مناسب سپاهیگری به ایران عصر ایلخانان مانع می‌شدند و هم مقتدرانه از هرگونه تهاجم مغولان ایران به مناطق برده خیز آسیای میانه و سبیری و قیچاق جلوگیری می‌کردند. از سویی بخش اعظم مناطق مذکور از مدت‌ها پیش اسلام آورده بودند لذا این واقعیت هم احتمالاً با توجه به مسلمان بودن حکام مغولی این سرزمین‌ها و همچنین سیاست حمایت از اتباع تا حدی از میزان بردگان می‌کاست. روابط صمیمانه سیاسی الوس‌های یاد شده با ممالیک مصر هم سبب می‌شد تا آنان بخش قابل توجه بردگان مناسب امر سپاهیگری را از طریق تجارت برده در اختیار ممالیک مصر - که ستون فقرات نظامی‌گری آنان از مدت‌ها پیش بر واردات برده از قیچاق و سبیری استوار بوده است - بگذارند. (بروکلمان، ص ۳۳۳ - ۳۳۰ و هولت و اشپولر، ص ۲۲۹) ایلخانان نیز مانند سلاجقه نمی‌توانستند بر استفاده از غلام - سپاهیان ارمنی و گرجی حسابی باز کنند زیرا این مناطق از ممالک تابعه محسوب می‌شدند و هرگونه تاخت و تاز، نامعقول و موجب راندن آنان به سوی ممالیک مصر می‌گشت. (اشپولر، ص ۴۰۱).

بردگانی که در گسترده‌اراضی وسیع ایلخانان به دلایلی چون مشارکت در شورش‌ها، عدم توانایی در استرداد قروض و یا جرایم سیاسی و اجتماعی به اسارت در می‌آمدند، عمدتاً با زندگی کشاورزی، تجاری و فرهنگی انس داشتند و قابلیت در نظامی‌گری نداشتند و از سویی به علت اسلام‌آوری مغولان - به ویژه از زمان غازان - استفاده از این غلامان - که عموماً مسلمان بودند - تا حدی به علت تعارض بامبانی فقهی‌ای که بر اساس آن نمی‌توان مسلمانان را به اسارت گرفت، رکود می‌یافت. وانگهی جز در زمان هلاکو اجرای سیاست کشتار و اسارت فراگیر مناطق شورشی با توجه به بحران کمبود جمعیت بعد از حمله چنگیز، و پیامدهای ناگوار بلند مدت اقتصادی کشتارها و وساطت‌های دیوانیان و متنفذین محلی، هرگز به صورت جدی در دستور کار ایلخانان قرار ننگرفت. حتی خود هلاکو نیز در سیاست مذکور تخفیف‌هایی قایل گردید. درگیر و دار قتل و غارت بغداد «حکم نافذ گشت تا من بعد قتل و غارت در توقف دارند چه ملک بغداد از آن ما است. برقرار بنشینند و هر کسی به کار خود مشغول شود.»

(همدانی، ج ۲، ص ۱۰۱۷ و جوبنی، ج ۳، ص ۲۹۲) این چرخش در سیاست‌کشتار و اسارت فراگیر مخالفان را به روشنی در گفتگوی خواجه نصیر الدین طوسی با هلاکو می‌بینیم. «خواجه نصیرالدین طوسی عرضه داشت که سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه از استیلای غلبه مغول منهزم گشته به تبریز آمد و لشکریان او بر رعایا تطاول می‌کردند. آن حال بر رأی وی عرضه داشتند. فرمود که ما این زمان جهانگیریم نه جهاندار و در جهانگیری رعایت رعیت شرط نیست، چون جهاندار شویم فریادخواه را داد بدهیم. هلاکو خان فرمود که ما بحمدالله هم جهانگیریم و هم جهاندار، با یاغی جهانگیریم و با ایل جهاندار، نه چون جلال‌الدین به ضعف و عجز مبتلا.» (همدانی، ج ۲، ص ۱۰۲۳) پیکار با دشمنان خارجی نیز مقرر و مدخلی جدی برای تهیه و تدارک بردگان و غلام سپاهیان محسوب نمی‌گردید. از اولین فرمان‌هایی که آشکار یا غیر آشکار - به سپاهیان مغول در عبور از فرات به منظور جدال با سپاه ممالیکن مصر صادر می‌شد، رعایت توده مردم، و عدم تعرض به آنان بوده است. در لشکرکشی غازان به شام «لشکریان حرم شدند که غله خواهیم خورائید، پادشاه عنان را بگردانید و از کنار غله بیرون رفت و فرمود که هر آفریده که از این غله و دیگر غله‌ها که به آن رسیم بخوراند او را به یاسا رسانند چه روا نیست که غذای آدمی به چهارپایان دادن.» (همدانی، ج ۲، ص ۱۲۹۱) تعقیب سیاست‌کشتار و اسارت در مناطق دشمن نظیر شام عاقلانه به نظر نمی‌رسید. چون در صورت مبادرت مغولان به چنین اقدامی، مردم این مناطق فوراً با خبر وصول سپاه مغول راه فرار یا پیوستن به سپاه مصر را در پیش می‌گرفتند. وضعیت مغولانی که عمدتاً از خلال جنگ‌های ایلخانان با همسایگان مغول خوایش به بردگی در می‌آمدند (همدانی، ج ۲، ص ۸-۱۴۸۷ و مستوفی، ص ۵۹۱ و صاف الحضرة، ص ۵۲۰ و القاشانی، ص ۱۹۷) فرقی با دیگر بردگان نداشت و در عرضه‌های مشابهی به کار گرفته می‌شدند. چنان که قبلاً گفتیم در میان ایلخانان مغول تنها غازان به منظور جلوگیری از تحقیر بردگان مغول «در نظر تاریک» و «با این که مبادا به ولایات یاغی» برده شوند فرمانی مبنی بر جمع‌آوری آنان صادر می‌کند؛ تا در راستای حفظ اصالت‌های مغول «نیک نامی و ثواب حاصل آید». این غلام مغولان که در حدود ده‌هزار نفر می‌شدند بعد از یک جستجوی دو ساله از گوشه و کنار امپراطوری جمع‌آوری و به عنوان لشکر خاص (کیتولان) در رکاب غازان قرار گرفتند. (همدانی، ج ۲، ص ۸-۱۴۸۷) در این اقدام بیش از رفع نیازهای نظامی، رعایت «صلابت و هیبت» مغول که «به عیوق

رسیده بود» و اکنون «ایشان را به بندگی به تاژیکان فروشند» اساس و محور بوده است. به نظر می‌رسد اقدام اولجایتو جانشین غازان در ممنوعیت خرید و فروش بردگان مغول (وصاف الحضرة، ص ۵۲۰) گواه آنست که اقدام غازان در سازماندهی غلام سپاهیان مغول تداومی نداشت و به احتمال قوی با مرگ غازان، سپاه - غلام مغولی او یا پراکنده شدند و یا براساس سازماندهی خاص مغولان در کل لشکر مغول تقسیم شده، «تشخص» و «تعیین» خود را از دست دادند.

در مورد بردگان غیر مغول نکته بسیار مهم این است که افرادی که به صورت گریز ناپذیری به بردگی گرفته می‌شدند یا مناسب کار سپاهیگری نبودند، یا از سوی همدینان مسلمان خود خریداری و آزاد می‌شدند و یا به علت کمبود نیروی کار در مزارع و سایر بخشهای تولید مانند پارچه بافی، اسلحه سازی، به کار گمارده می‌شدند. بیشترشان دچار سرنوشت آخری می‌شدند و شواهد فراوانی مبنی بر استفاده گسترده بردگان به علت بحران کمبود جمعیت در کارهای کشاورزی و تولیدی موجود است.

بر اساس یرلیغ غازان، سپاهیان مغول با اتکا به اسیران و غلامان باید زمین‌ها را کشت و زرع کنند: «دیه‌ها و مزارع و مواضع دیوانی که خراب باشد... را به اسیران و غلامان ... زراعت کنند. و مجموع ارتقاغ ایشان بردارند» (همدانی، ج ۲، ص ۱۴۸۲) علت توجه به بردگان و اسیران در عرصه تولید را رشیدالدین از زبان غازان چنین بیان می‌کند: «چون در این عهد بیشتر لشکریان هوس املاک و زراعت دارند، چون ملکی اقطاعی بستانند به مقصود رسند و هر سال به خزانه احتیاج نیفتند که به مصالح ایشان صرف شود... و بسیار عمارت دیگر به اسرا... ایشان را دست دهد.» (همدانی، ج ۲ ص ۱۴۷۸) اهمیت و نقش غلامان در امر تولید تا حدی چشمگیر بوده است که غازان به صراحت اعلام می‌دارد در صورتی که صاحب اقطاع فوت کرد و دارای ورثه‌ای نبود اموالش را «بر غلام قدیم او مقرر گردانند» (همدانی، ج ۲، ص ۱۴۸۴-۵)

تعدادی از بردگان هم مانند زمانهای پیشین به عنوان خادم و کارگزار تجار اجیر می‌شدند. گزارش‌هایی نیز در باب استفاده غلامان توسط دیوانیان، حکام محلی و اعیان موجود است. (ابن بطوطه، ج ۱، ص ۲۴۰ و ۲۵۲ و القاشانی، ص ۱۹۷) به کارگیری گسترده غلامان به منظور ابراز تفاخر و تمول موجب رنجش رشیدالدین گردیده است. به گفته وی «بسیار مردم

فر و مایه که فی عالم الله هیچ نداشتند»، در آشفته بازار اقتصادی اجتماعی ایران عصر ایلخانانی «از جمله متمولان شدند و ناگه به اسبان تازی و استران راهوار بر نشسته و جامه‌های ملوکانه پوشیده و غلامان ماه پیکر و سرهنگان بسیار بر خود جمع کردند. (همدانی، ج ۲، ص ۱۴۹۰).
 گفته مؤلف تاریخ اولجایتو - که خالی از اغراق و کینه توزی در حق رشیدالدین نیست - «از نواب او مجهولی بی مایه و هنر از جزارت به وزارت افتاده که پدر و جد او هرگز قدرت و مکنت بهای غلامی سیاه نداشتندی، اکنون دویست غلام ترک و مغول دارد... و یکمور غلام او صد نفر غلام ترک دارد. این همه مال پادشاه [اولجایتو] است که او می‌رباید.» (القاشانی، ص ۱۹۷).

هر چند ارغون دارای «خواجگان خاص» به نام‌های ریحان، نجیب و عنبر بوده است (همدانی، ج ۲، ص ۱۲۳۷) اما به نظر می‌رسد به ویژه بعد از غازان به کارگیری غلامان به منظور منادمت، تشریفات درباری و یا رتق و فتق امور مربوط به اردوها رونق پیدا کرد. گزارش مؤلف تاریخ اولجایتو در باب مراسم جلوس اولجایتو بر اریکه قدرت این واقعیت را گوشزد می‌کند: «خواتین و شهزادگان و امرا... هر یک در مقام خود قرار و آرام گرفته... و مستخدمان مملوک به هر دو قدم بنده وار ایستاده از اطراف و جوانب صفها کشیده...» (القاشانی، ص ۲۴-۵) (مشاهدات شخصی ابن بطوطه سیاح مشهور مغربی از اردوی سلطان ابوسعید آخرین ایلخان مغول نیز بیشتر بر ماهیت تشریفاتی و خدمتانی غلامان تأکید دارد: «هر کدام از امرا با سربازان تحت فرماندهی خود با طبل‌ها و ریتمها در جایگاه خاص خود قرار می‌گرفتند و صف می‌بستند و چون پادشاه بر اسب می‌نشست، هر یک از امرا به پادشاه سلام کرده سر جای خود می‌رفت و آنگاه حاجیان و نقیبان پیشاپیش پادشاه حرکت می‌کردند. امرای بزرگ که شماره آنان در حدود پنجاه تن بود از دو سوی سلطان حرکت می‌کردند و رایت داران و شیپورچیان و طبالان و بوق زنان از پی سلطان می‌آمدند و غلامان خاص شاهی و امرا به ترتیب مقام و درجه خود به دنبال، حرکت می‌کردند. و هر یک از امرا را رایت‌ها و طبل‌ها و بوق‌های خاص بوده... سلطان و غلامان او در اردوی جداگانه منزل می‌کردند... امرا هر یک منزل علی‌حده داشتند.» (ابن بطوطه، ج ۱، ص ۳-۲۸۱).

تهور و قابلیت‌های نظامی غلام - سپاهیان از اصلی‌ترین دلایل به کارگماری آنان در سلسله‌های پیشین بوده است. اما در عصر ایلخانان حفظ روحیه جسارت و شجاعت مغولان به

گونه‌ای دیگر بهره جستن از غلام - سپاهیان را غیر ضروری جلوه می‌داد. مغولان ایران به رغم پاره‌ای تحولات جدی در زمینه دین، لباس، خوراک و حتی میل به یکجانشینی همچنان به زندگی مبتنی بر بیلاق و قشلاق، و سکونت در خیمه و چادر پای‌بند بودند - که در منابع این دوره فراوان به آنها اشاره می‌شود. تنقید به این سنت‌ها همواره تا حدی آنان را با تحرک و تکاپو و تحمل مشقات و سختی‌ها پیوند می‌زد و آنان را در یک آمادگی نسبی نگاه می‌داشت. سنت دیرپای شکار ورزی نیز هر چند هرگز در حد و اندازه‌های صحاری مغولستان مورد توجه واقع نگردید اما با این حال کما بیش به منظور آمادگی نظامی و تنوع در آذوقه و تفریح مجال نمود پیدا می‌کرد. و همچنان مانند صحاری مغولستان اولین شکار هر کودک مغول با جشن و شادمانی قرین می‌گشت. (همدانی، ج ۲، ص ۱۲۱۱) فراوانی مناطق شکار خیز در ایران این ایام هم زمینه مساعدی را برای تداوم توجه مغولان به شکار فراهم می‌آورد. گزارش‌های رشیدالدین بیرامون حوادث سال ۷۰۱ هجری از علاقه همیشگی ایلخان غازان به امر شکار حکایت می‌کند: «و چون اردوها به یورت (اقامتگاه، سرزمین) قراباغ اران فرود آمد... زیادت توقفی فرمود و به شکار کوه‌های شروان و لنگرستان بر نشست و چند روزی آن جا به جهت صید قو به طرف «گاو باری» توجه فرمود و مدتی آن جا به شکار مرغ و ماهی مشغول بود، و از آن جا به جانب «خلیزی»... فرود آمد، و آن کناره دریا تا حدود، بر مکی دارد و کلنگ و مرغابی که از قیشلامیسی بازگشته و به بیلاق می‌روند تمامت آن جا می‌گذرند.» (همدانی، ج ۲، ص ۱۳۰۱) اندکی بعد باز غازان در «ولایت تاشان و اسپهبد» به سبک و سیاق صحاری مغولستان به منظور آمادگی سپاه شکار گسترده‌ای را تدارک می‌بیند: «فرمود تا در میان کودها به مقدار یک روزه راه دو دیوار از چوپ و خاشاک بساختند، چنان که دهان بیرونی هر دو دیوار قرب یک روزه راه بود و بر شکل مخروط تنگ می‌شد تا به مقدار پنجاه گز آمد و در بن آن بر مثال آغلی از چوب بساختند. و بعد از آن لشکر چیرگه - (چرگه یا نرگه) کردند و شکاریان را در میان آن دیوار می‌راندند تا تمامت را در آن آغل جمع کردند از گاو کوهی و جور و آهو و خرگور و شغال و روباه و گرگ و خرس و دیگر انواع و اصناف و حوش و سیاع...» (همدانی، ج ۲، ص ۱۳۰۲).

گزارش «رشیدالدین» عبارت جوینی در باب فلسفه شکار در نزد مغولان را تداعی می‌کند: «چون عزیمت شکاری خواهند کرد بر سبیل تجسس مردان بفرستند و مطالبه انواع و

کثرت و قلت اصید بکنند و چون به کار لشکر (جنگ) اشتغال نداشته باشند دائماً بر صید حریص باشند و لشکر را بر آن تحریض نمایند و غرض نه مجرد شکار باشد بلکه تا بر آن معتاد و مرتاض باشند و بر تیر انداختن و مشقت خوگر شوند...» (جوینی، ج ۱، ص ۱۹).

اسب و اسب سواری که اساس جنگاوری قبایل در مغولستان و آسیای میانه بوده است در نزد ایلخانان همچنان با اهمیت تلقی می‌گردید. غازان در سه سالگی سواری را تجربه کرد و موجب انبساط خاطر پدر بزرگش آباقا گردید. (همدانی، ج ۲، ص ۱۲۰۸) ابوسعید (آخرین ایلخان) طی مراسمی «چون پنج‌ساله شد مجموع خواتین و شهزادگان و امرا و ارکان دولت بر درگاه امیر سونج جمع آمدند و چنان که آئین مغول است، در خوبتر ساعتی شهزاده را بر اسب دولت سوار کردند و روی اسب به جانب مشرق کرده قدحی قمیز دریال و کفیل اسب پاشیدند...» (سمرقندی، ص ۵۳) در این عصر با وجود کاهش انگیزه‌ها و انحطاط کامل آرمانخواهی و اتخاذ موضع تدافعی، شورش‌های متعدد در ولایاتی چون کرمان، فارس، نرستان، و نهرت نهفته و آشکار توده مردم از آنان، عواملی بودند که از رخوت و سستی سپاهیان ایلخانی تا حد قابل ملاحظه‌ای می‌کاست. این آمادگی و هشیاری خود مزید علت می‌گردید تا یکی دیگر از دلایل جذب غلام - سپاهیان در سلسله پیشین که بهره جستن از تحرک و شجاعت آنان بوده است - در این زمان مصداقی پیدا نکند. اینکه سقوط ایلخانان ایران نه به علت تهاجم خارجی و یا شورش‌ها و عصیان‌های داخلی، بلکه به علت فقدان اولاد ذکور برای ابوسعید آخرین ایلخان مغول بوده است، گواه این است که شجاعت و جسارت لشکریان مغول با وجود چند نسل سکونت در ایران به دلایلی که پیشتر بر شمردیم همچنان چشمگیر بوده است. این نکته که اصلی‌ترین مدعیان قدرت با مرگ ابوسعید، انبوه سرداران و لشکریان مغولی او بودند، به گونه‌ای دیگر بر تهور و یکه تازی سرداران مغول در عرصه سپاهگیری و ساختار سیاسی این دوره صحنه می‌گذارد و دلیلی دیگر بر عدم نیاز ایلخانان به غلام - سپاهیان به دست می‌دهد.

توضیحات:

۱- تنگوت‌ها در شمال چین و جنوب دشت گبی و در همسایگی تبت می‌زیستند.

منابع و مأخذ

- ابن العربی، مختصرالدول، ترجمه عبدالمجید آیتی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۷.
- ابن الفداء، المختصرالاحبارالبشر (معروف به تاریخ ابوالفداء).
- ابن بطوطه، سفرنامه ابن بطوطه، ترجمه محمد علی موحد، تهران: آنگاه، ۱۳۷۰.
- ابن خلدون، تاریخ ابن خلدون، ترجمه عبدالمحمّد آیتی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، [بی تا].
- اشپولر، تاریخ مغول در ایران، ترجمه محمود میرآفتاب، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۸.
- اقبال، عباس، تاریخ مغول، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۴.
- القاشانی، ابوالقاسم عبدالله بن محمد، تاریخ اؤلجایتو، به اهتمام مهین حسینی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۱.
- بارتلد، فرکستان نامه، ترجمه کریم کشاورز، تهران: آنگاه، [بی تا].
- بروکلمان، تاریخ ملل و دول اسلامی، ترجمه هادی جزایری، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۶.
- بوعلی، تاریخ ایران کبیر، ترجمه حسن انوشه، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۶.
- پی، نن، رشید، وو، سقوط بغداد و حکمرانی مغولان در عراق، ترجمه اسمدالله آزاد، مشهد: انتشارات مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۶۸.
- جوینی، علاءالدین عظاملک، تاریخ جهانگشای، به تصحیح علامه فروزینی، تهران: نشر کتاب، بامداد و ارغوان، ۱۳۶۷.
- سمرقندی، کمال الدین عبدالرزاق، مطلع سعیدین و بحرین، به اهتمام عبدالحسین نوابی، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۲.
- کارپین، بلان، سفرنامه، ترجمه ولی الله شادان، تهران: انتشارات فرهنگ سرا، ۱۳۶۳.
- گروسه، رنه، امپراتوری صحراوردان، ترجمه عبدالحسین میکده، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، [بی تا].
- مارکوپولو، سفرنامه، ترجمه حبیب الله صحیحی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۰.
- مرتضوی، منوچهر، سایل عصر ایلخانان، تریز: انتشارات دانشکده ادبیات و علوم انسانی، ۱۳۵۸. - مورگان، ایران در قرون وسطی، ترجمه عباس مخبر، تهران: انتشارات طرح نو، ۱۳۷۳.
- مؤلف ناشناخته، تاریخ سوی مغولان، ترجمه شیرین بیانی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۰.
- وصاف الحضرة (فضل بن شیرازی)، تجزیة الامصار و تجزیة الاعصار، با اهتمام محمد مهدی اصفهانی، تهران: کتابخانه ابن سینا و کتابخانه جعفری تبریزی، ۱۳۲۸.

همدانی، رشیدالدین فضل‌الله. جامع‌التواریخ. به تصحیح و تحشیه محمد روشن و مصطفی موسوی. تهران: نشر البرز، ۱۳۷۳.

همدانی، رشیدالدین. سوانح الافکار. تصحیح محمد تقی دانش پژوه. تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۸.

عولت، سمیتون و اشپولر. تاریخ اسلام. ترجمه احمد آرام. تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۷.